

فن بلاغت منبری در مجالس سبعه

احمد فرشباغیان صافی^۱

فائزه تقی زاده^۲

چکیده

برپایی مجالس وعظ و به تعبیر قدمایی آن مجلس گفتن، در ایران پس از اسلام از رسم های کهن است و یکی از راه های مهم تعلیم و تبلیغ اعتقادات دینی و عرفانی بویژه برای مردمان عوام و متوسط است. متصوفه نیز از زمان عمومیت یافتن تصوف در خانقاه ها مجالس وعظ برپا می کرده اند.

در قرن هفتم، تصوف رنگ علمی به خود گرفت و با عنوان «علم عرفان» از آن یاد شد؛ خانقاه ها نیز از جمله مراکز مهم تعلیم، تربیت، تکمیل و تهذیب مریدان و انتخاب مرشدان برای هدایت سالکان قرار گرفت.

در این تحقیق به بررسی شیوه های مختلف گفتار در سبک بلاغت منبری، اصول فصاحت و بلاغت، نحوه القای مطالب به مخاطب بر اساس فنون و شگردهای مجلس گویی پرداخته شده است.

کلید واژه ها :

مجلس، وعظ، خانقاه، بلاغت منبری، مجالس سبعه مولوی و...

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

۲- مدرس مدعو دانشگاه پیام نور ارومیه

مقدمه

مجلس گویی از شیوه های کهن تعلیم و تبلیغ دینی و عرفانی در جوامع اسلامی است. این کار، یکی از سنت ها و سیره های رسول اکرم می باشد و پیشینه تاریخی آن نیز شاید به همان دوران می رسد.

با عمومیت یافتن تصوف و پس از این که خطابه و تذکیر گویی یک سمت رسمی - دیوانی شد و به صورت یک شغل و حرفه درآمد؛ متصوفه، برای ارشاد سالکان اقدام به برپایی مجالس وعظ در خانقاه ها کردند. در قرن هفتم این خانقاه ها نفوذ و کثرت بسیاری یافته بودند و علاوه بر این که جزو مراکز مهم و مؤثر اجتماعی بودند، محلی برای تعلیم و تعلم، نیز به حساب می آمدند.

هر واعظ و مجلس گویی که در کار خود مهارت می یافت علاوه بر این که به شهرتی عظیم نایل می شد، مورد اقبال عامه مردم نیز واقع می شد. البته بعضی از این واعظان از عالمان و عرفان معروف زمان خویش بوده و تألیفاتی نیز داشته اند. از میان آن ها می توان به بهاء ولد - پدر مولوی - اشاره کرد که این سنت از زمان او وجود داشته است. خود مولوی نیز پیش از انقلاب درونی، وعظ می گفته و ظاهراً پس از آن نیز به کلی آن را رها نکرده است.

«مجالس سبعة مولوی» یکی از آثار بزرگ ادبیات عرفانی ما محسوب می شود که دارای جنبه تعلیمی بوده و مباحث اخلاقی، حکمی و عرفانی را در خود جای داده است.

شیوه ثبت و ضبط مجالس چگونه بوده است؟

از آنجا که بیشتر مجالس وعظ و تذکیر در خانقاه ها و بندرت گاهی در مدارس و مساجد تشکیل می شد، مخاطبان اصلی این گونه مجالس علاوه بر مردم عامه، شاگردان و مریدان وعظ بودند. و عمدتاً برای یادگیری معانی و مفاهیم عمیق متصوفه گرد این وعظ جمع می شدند و همان مریدان و شاگردان به یادداشت و جمع آوری این مطالب می پرداختند؛ چنانچه دکتر «عبدالحسین زرین کوب» در کتاب «تصوف ایرانی در منظر تاریخی آن» چنین نقل می کند:

«تذکره الاولیاء عطار و اسرار التوحید هر دو کتاب هایی هستند بر پایه یادداشت هایی از کرده ها و گفته های مشایخ صوفی که مریدانشان آن ها را ثبت و ضبط کرده اند؛ هر چند، شمار این یادداشت ها زیاد نیست اما تعداد نسبتاً زیادی از آن ها وجود دارد که مواعظ آن ها را مریدانشان به شیوه معروف محدثان قدیم یادداشت و گردآوری کرده اند. به نظر می رسد این رسم ثبت و ضبط گفتگوهای غیر رسمی مشایخ در حلقه رومی رایج بوده؛ چون مجموعه هایی نیز از مجلس های دوتن از مشایخ وی، سید برهان محقق ترمذی و شمس تبریزی و گفتگوهای پدرش، بهاء ولد، فراهم شده.» (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۶۷-۶۶)

این مورد و مواردی از این قبیل، به وضوح نشان می دهد که در روزگار مولانا وظیفه گردآوری و جمع آوری مطالب بر عهده شاگردان و مریدان و وعاظ و صوفیان بوده؛ همان طور که در دربار پادشاهان، دبیران، وظیفه ثبت و ضبط حوادث و وقایع و رویدادها را برعهده داشتند.

سخن گفتن به مقتضای حال مخاطب:

یکی از موارد مهم در تجزیه و تحلیل شیوه های مجلس گویی، در نظر گرفتن مخاطبان است. مخاطبان این مجالس بیشتر مردم عامه بوده اند که بعضی از آنان عربی نمی دانسته اند و گروهی از آنان اندک می دانسته اند و بیشتر آنان توانایی تجزیه و تحلیل مسایل ظریف دینی و اعتقادی و کلامی را نداشته اند و یا این مسائل استدلالی با ساختار ذهنی آنان سازگاری نداشته است؛ بنابراین واعظان باید به مقتضای حال سخن بگویند. در این میان مولوی نیز برای فهماندن معانی کلی و عمیق عرفانی از تمثیلات محسوس جزئی استفاده می کند و حقایق وسیع الهی را به اشکال و صور کوچک مادی حسی تنزل می دهد تا در ذهن کوچک افراد عامه و مردم عادی کوچه و بازار بگنجد. «البته یکی از اصول تعلیم و تربیت امروزی نیز چنین است. یعنی میزان دانش و سطح فهم آموزش گیرنده را در نظر می گیرند و متناسب با آن سطح مطالب آموختنی را به او می آموزند. این معنی در روایت «کلم الناس علی قدر عقولهم» (دهخدا: ۱۳۵۲-۱۲۲۸) یا در حدیث شریف نبوی «انا معاشر الانبیا نکلم الناس علی قدر عقولهم» (فروزانفر، ۱۳۴۷: ۳۸) یعنی ما پیامبران به اندازه عقل و قوه تمیز آنان صحبت می کنیم؛ آمده است. خود مولوی به این نکته، بسیار زیبا اشاره کرده است:

پست می گویم به اندازه عقول

عیب نبود، این بود کار رسول

(مثنوی، دفتر اول)

و یا اینکه می گوید:

چونکه با کودک سر و کارم فتاد

هم زبان کودکان باید گشاد

افتخار از رنگ و بوی و از مکان

هست شادی و فریب کودکان

رنگ و بو در پیش ما بس کاسد است

لیک تو پستی سخن کردیم پست

(مثنوی، دفتر چهارم)

و نیز در جایی دیگر می گوید بایستی از زبان و سطح فکر خود پایین تربیاییم و ساده تر سخن بگوییم تا متعلم علم و فن را بیاموزد؛ زیرا مردم مانند طفلانند که آنان را با زبان ساده باید راهنمایی کرد. می گوید:

«از پی تعلیم آن بسته دهن

از زبان خود برون باید شدن

در زبان او بیاید آمدن

تا بیاموزد ز تو او علم و فن

پس همه خلقان چو طفلان ویند

لازم است آن پیر را در وقت پند»

(سلیم ، بی تا: ۹۹-۹۸)

ویژگی های واعظان و مجالس وعظ در عصر مولوی

- به طور کلی می توان با مطالعه مجالس وعظ در روزگار مولانا چنین نتیجه گیری کرد:
- ۱- «معمولاً در این مجالس به مقتضای حال مخاطب که اغلب مردم عامه بودند، سخن گفته می شد و این امر سبب می شد که کلام واعظ عامیانه و گفتاری شود.
 - ۲- معمولاً این مجالس در مدرسه یا خانقاه یا مسجد تشکیل می شد.
 - ۳- این مجالس معمولاً در روزهای منظم برگزار می شد.
 - ۴- مجالس به صورت سؤال و جواب برگزار می شده است. بدین ترتیب که حاضران مجلس سوالاتی را مطرح می کردند و واعظ و خطیب به آنها پاسخ می داد. یعنی محتوای هر مجلس بر پایه همین سوالات تشکیل می شد.

۵- درپاره‌ای از این مجالس قبل از آنکه خطیب به خطبه پردازد قاریان قرآن می‌خواندند و واعظ سخن را با آیه یا حدیث و ستایش خدا و نعت رسول و یا دعا و مناجات چاشنی «براعت استهلال» می‌داد.

۶- معمولاً حاکم یا سلطان وقت و نیز وزراء و عمال سلطان، نیز در مجلس حضور داشتند.

۷- در برخی نیز، سخنان تأثیر گذار واعظ، سبب توبه حاضران در مجلس و برخاستن نعره‌ها و گریه حاضران می‌شد و بدین ترتیب مجلس از حالت یک مجلس درس خارج شده و تبدیل به مجلس انس و ذوق می‌شد.

۸- در برخی از این مجالس از اوضاع زمانه انتقاد می‌شد.

۹- قدرت خطیب به حدی بود که سبب تهییج یا تسکین حاضران می‌شد.

۱۰- لحن این خطابه‌ها معمولاً آمرانه، تند و گزنده بوده است.

۱۱- در برخی از این مجالس مانند مجالس ابوسعید روایت ابیات عاشقانه، نقل قصص و حکایات و نیز ذکر شطحیات - علی‌رغم اینکه مشایخ و بزرگان صوفیه آن‌ها را حرام می‌دانستند - رایج بود و حتی گاهی سماع هم برگزار می‌شد.

۱۲- بسیاری از واعظان خود، جزو عالمان و فقیهان و مفسران شهر بودند.

۱۳- در برخی از این مجالس، واعظ، مجلس وعظ را مثل مقامات وسیله‌ای برای کسب مال و جلب مرید تلقی می‌کرد و سلاطین و ارباب قدرت را دعا می‌کرد و یا حتی در مدح آن‌ها قصیده و یا شعر می‌سرود.

۱۴- در این گونه مجالس، اگر فردی قصد توبه داشت، به رسم زمانه، موی سرش را به نشانه توبه می‌ستردند و واعظ از وی پیمان می‌گرفت که مجدداً به گناهان خویش بازنگردد.

۱۵- هر واعظی معمولاً تعدادی مرید یا دوستدارو هواخواه متعصب داشته که هدیه و خدمت، نثار وی می‌کردند.

۱۶- واعظان معمولاً مجرد وار، البته گاهی با خانواده به سفر می‌پرداختند و در سفر ضمن تدریس، کسب علم و تذکیر به مناظره نیز می‌پرداختند. و معمولاً از جانب بزرگان و اعیان شهر، در ایام رمضان و مواسم متبرک برای وعظ، از شهری به شهر دیگر دعوت می‌شدند.

۱۷- در پاره ای موارد بر اثر توجّه فوق العاده‌ای که عامه شهر به مجلس واعظی نشان می‌دادند، سبب رشک و ناخرسندی فقها و مدرّسان بزرگ و دسته های رقیب و مخالف می‌شد و بدین ترتیب با تحریک رقیبان، مجلس وی تعطیل می‌گشت.

۱۸- گاهی اوقات واعظ در خدمت سلطان یا ارباب قدرت بود و آن‌ها را دعا می‌کرد و وسیله ای برای بیان مسایل حکام و ارباب قدرت بود و در صورت مخالفت با تطمیع یا تهدید، ساکت می‌شد.» (زرّین کوب، ۱۳۷۸: ۶۰-۲۵)

مجالس سبعه و جنبه تعلیمی آن

از آنجا که در ادب پارسی بسیاری از آثار و کتب به خاطر پیوند آن‌ها با دین جنبه اخلاقی و تعلیمی داشته اند و یا پدید آوران آن‌ها خود آراسته به اصول عملی و اخلاق دینی بوده اند و یا چون خود در زمره عارفان و متصوّفین نامدار و بزرگ بوده اند همچون خواجه عبدالله انصاری، عین القضاة همدانی، مولوی، سعدی؛ به همین خاطر همیشه در ادب پارسی شاخه ای با عنوان اخلاقیات مطرح بوده است.

در آثار ادبی هرگاه عنصر زهد، حکمت، اخلاق، دخالت می‌کند آثار جنبه تعلیمی پیدا می‌کند. دکتر «سیروس شمیسا» در کتاب «انواع ادبی» ادبیات تعلیمی، *Didactic literature* را چنین بیان می‌کند: «اثر ادبی تعلیمی، اثری است که دانشی (چه عملی و چه نظری) را برای خواننده تشریح کند یا مسایل اخلاقی، مذهبی، فلسفی را به شکل ادبی عرضه کند البته ادبی بودن اثر تعلیمی بالتشکیک است یعنی در آثاری عناصر و مایه های ادبی کمتر و در آثاری بیشتر است.» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۶۹)

وجوه بلاغی مشترک و شیوه های بیان مطلب در مجالس سبعه

۱- التفات

«از ویژگی های دیگری که طرز بیان اهل منبر را منعکس می‌کند، انتقال دایم از خطاب به غیبت و از غیبت به خطاب است. این طرز بیان که بلاغت منبری را با شیوه قصّه گوینان و

معرکه داران پیوند می‌دهد، به خطا به حالتی نمایشی می‌دهد و در نزد اهل بدیع و بلاغت از آن به صنعت التفات تعبیر می‌شود. این شیوه بیان (تبدیل مخاطب) سبب می‌شود که خطا به از حالت یکنواخت خارج شود، اما گاهی نیز به سبب گسسته شدن رشته ارتباط کلام، سخن را تا حدی مبهم و تاریک می‌کند.» (زرین کوب، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۵۱)

نمونه در مجالس سبعة مولوی

«الحمد لله الذي ألف بين عجائب الفطر، الغالب على الكون بما قضى وقدر قسم مواهب على البشر نافذ مشيئة وانقاد كل جبار في زمام الذل بحسن تقديره ...»
ملکا این ممالیک و عبید و نیازمندان که به نیازهای صادق و نیت های خالص در این موضع جمع آمده اند، به امید رحمت تو همه را به سعادت و مرادات دین و دنیا آراسته دار. «
(مجلس دوم، ۶۱)

(معنی عبارات عربی: سپاس بر خدایی که شگفتی های آفرینش را باهم الفت داد. خدایی که بر هر چه اراده کند، تواناست. موهبت هایی بر بشر عطا کرد. با حسن تدبیر تمام جباران را رام کرد و...)
لازم به ذکر است که در مجالس سبعة در ابتدای هر مجلس، به جز مجلس هفتم صنعت التفات آمده است.

۲- عامیانه و گفتاری بودن کلام

« یکی دیگر از ویژگی هایی که سبک بیان اهل منبر را نشان می‌دهد، استفاده از امثال، لغات، عقاید و خرافات عامیانه و واژه های گویشی، در مطاوی کلام می‌باشد که این خود ناشی از ضرورت تکلم، به قدر فهم مستمع و توافق با زبان مخاطب است؛ به همین منظور مجلس گویان با زبانی ساده و عامیانه در حد فهم مخاطب و حاضران در مجلس سخن می‌گفتند. در ذیل نمونه هایی از واژه های عامیانه و گویشی ذکر می‌شود. « (زرین کوب، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۵۱)

نمونه در مجالس سبوع مولوی:

«کله = (سر) در عبارت: نظر کردیم سر آن مبارز را دیدیم در پیش حمزه افتاده و از کله های کافران در پیش او تلّ ها جمع شده.» (مجالس سبوع: ۴۲)

«تی تی و توتو: (اسم صوت، کلمه ای که بدان مرغان را طلبند، زبان کودکانه) در عبارت: تی تی و توتو می کنند واز دور می پندارند که آن باز سلطان از بهر تی تی و توتوی ایشان نشسته است. (همان: ۷۸)

«گرم دماغ = (کم تحمّل و بی صبر) در عبارت: روزی از آن امیران یکی که گرم دماغ تر بود و بی صبرتر بود» (همان: ۸۱)

«مترس = (مترسک) اغلب خلق را در بستان دین همچو آن مترس بستان بینی» (همان: ۱۰۱)

«چسپیده = (چسپیده) در عبارت: ای ماهیان اگر چه ماهی قدر آب داند و عاشق باشد و چسپیده باشد بروصال دریا.» (همان: ۱۲۱)

«بسکلد = (بگسلد) مهربی که به غرضی بود فانی و عارضی همچون رسن پوسیده بود اندر او درآویزی بسکلد» (همان: ۵۲)

«بی دست و پا: در عبارت: یک غلامی بود بی دست و پا تر از همه.» (همان: ۸۰)

«زدن = (وزیدن ملایم باد در ترکیب نسیم زدن) در عبارت: نسیم بوی او می زند سر مستش می کند» (همان: ۴۸)

۳- تداعی معانی

«یکی دیگر از ویژگی هایی که در شیوه بیانی اهل منبر، نمود بارزی دارد، جریان تداعی معانی است که بدین ترتیب اجزاء گسسته و گوناگون کلام به هم می پیوندد و مطالبی را که بدون طرح و نقشه قبلی در زبان مجلس گویان شکل گرفته را، به صورت یک اثر مرتبط، منظم و واحد نمایان می کند. بر اساس این اصل، موضوعی و مطلبی یا داستانی یا جزیی از داستان و حتی واژه‌ای، ذهن او را به مطلبی جدید می کشاند و هر مطلب همچون جوانه‌ای از شاخی

سربرمی کند. در ذیل برای روشن تر شدن موضوع نمونه ای ذکر می گردد. (زرین کوب، ۱۳۶۴، ج ۱: ۱۶۰)

نمونه در مجالس سبعة مولوی

در مجلس سوم به مخاطبان توصیه می کند که عبادت خود را نبینند و آن را موقوف عنایت حق بدانند؛ به همین مناسبت داستان بازی را می آورد که به فرمان شاه بر گوشه بامی نشست؛ اما کودکان تصور می کردند که باز از بهر تی تی و توتوی ایشان آنجا نشسته است؛ نیز به مناسبت اینکه زاهد همه عبادات خود را از خود می بیند و عارف همه چیز را از سوی حق، داستان پادشاهی را می آورد که از میان خدم و حشم خویش به غلامی بیشتر توجه داشت و چون در این داستان سخن از حسد دیگران است به یاد حسد برادران یوسف می افتد و به سبب عنایت پدر به وی و به مناسبت این که پادشاه و غلام اثر آن حسد را در دیگران می دیدند به این بحث می رسد که آثار همه احوال درونی انسان در چهره او نموده می شود و مطلب اخیر را به آیه «یوم تبلی السرائر» می پیوندد و در همین داستان به مناسبت آنکه پادشاه شاهکارهای نیکو کرده بود، به این مطلب می رسد که «پادشاه ازل را شکار عزیز، دل عاشقان است» و این رشته تداعی همچنان ادامه می یابد. (مجلس سوم: ۸۶-۷۸)

۴- قرار گرفتن آیه یا حدیث به عنوان مشبه یا مضاف الیه

از نظر ساختار صوری ترکیب های تشبیهی، آنچه بیشتر قابل توجه است آن است که مضاف الیه یا مشبه بعضی ترکیب ها، پاره ای از یک آیه از قرآن کریم یا حدیث نبوی است. این نوع ترکیب ها از قرن ششم در نثر فارسی راه یافته و در واقع یادگار دورانی است که به تدریج نثر فنی در پارسی رونق می گرفته است.

نمونه در مجالس سبعة مولوی: متکای اوّل ما خلق الله نوری (مجالس سبعة، ص ۱۱۰) / مشرق انا ارسلناک (همان: ۶۴) / مشتری ان الله اشتری من المومنین انفسهم (همان: ۲۲) / مشرق افمن شرّح الله (همان: ۹۱) / میدان و سخّرنا له الريح (همان: ۶۹)

چند مضمون مشترک در مجالس سبوعه و مثنوی

از جمله مضامین مشترک، داستان موعظه عیسی و آن رنجوران است که در هر صباحی - چنانکه در مثنوی هم هست - بر در صومعه عیسی می آمدند؛ اشاره بدین داستان در مجالس سبوعه، ضمن مجلس اوّل با بیان جالبی آمده است :

« بسم الله آن نامی است که هر روز چندین لنگ و مبتلا و رنجور و نابینا بر در صومعه عیسی علیه السلام جمع شدند هر بامدادی، چون او از اوراد فارغ شدی، بیرون آمدی، این نام مبارک بر ایشان خواندی، همه بی علت با تمام صحّت و قوت به منزل های خود روان شدند.» (همان : ۳۲)

همچنین داستان حمزه بن عبدالمطلب عمّ پیامبر که در جوانی چون به جنگ می رفت زره می پوشید و بعدها که اسلام آورد با وجود پیروی، برهنه به غزا می رفت با تفصیل تمام و با جزئیات جالب در احوال حمزه و قاتلش وحشی، در همین مجالس در ضمن مجلس اوّل آمده است.

نیز، قصه سؤال کردن پیامبر از زید، در مجالس سبوعه ضمن مجلس سوم نیز آمده است و اینجا به جای زید، روایت در باب حارثه است که با صورت مشهور اصل خبر هم بیشتر توافق دارد : «سید المرسلین چراغ آسمان و زمین - صلی الله علیه و آله و سلّم - روزی میان یاران نشسته بود روی به حارثه کرد و گفت ای حارثه امروز چون برخاستی از خواب ؟ گفت : مومن برخاستم. مومن راستی و... » (مجلس سوم: ۷۷)

چنانکه در «نی نامه» مثنوی در باب شور و اشتیاقی که جان ها برای بازگشت به حق دارند تمثیلی آمده و اینجا نیز در مجالس سبوعه طی مجلس اوّل، بر وجهی دیگر در تمثیل قطره هایی که از دریای جان دور مانده اند و «در عالم آب و گل از شوق جان و دل چون ماهی به خشکی می تپند» و آن را می جویند و «آن قطره جانی که در فراق دریا قرار گرفته است و یاد دریا نمی کند گاهی در برگی می آویزد و گاهی با خاک می آمیزد.» و بدین گونه در بند مانده است قصه «نی» را که از نیستانش بریده اند واز آن مبدا روحانی جدایش کرده اند، در تصویر رمزی دیگری عرضه می کند.

نتیجه گیری

مطالعه در شیوه مجلس گویی ما را در شناخت بیشتر نثر نویسی متصوفه به ویژه از نظر طرح و تنظیم مطالب و عناصر تشکیل دهنده آنها و شیوه بیان آنان یاری می‌رساند. علاوه بر این به برخی از سنت‌های مجالس و عظم، مثل حضور یک قاری در مجلس، لحن خاص واعظ - که معمولاً آمرانه و تند است - سخن گفتن به مقتضای حال، حضور حاکم یا سلطان وقت در مجلس، برگزاری مجالس در روزهای مشخص، تراشیدن موی سر شخص توبه کننده در مجلس و... آشنا می‌کند.

ساختار کلی مجالس تقریباً شبیه به هم است؛ زیرا هر مجلس با خطبه ای در چند سطر به زبان عربی در توحید و ستایش پیامبر یاران و خاندان او، مناجات و دعا، ابتدا کردن سخن به حدیث نبوی، شرح موضوع، و ختم سخن نیز با عبارتی به زبان عربی پایان می‌یابد.

از جمله مشترکات نثرهای صوفیه و نثر مجالس عارفانه می‌توان به خطابی بودن نثر، سادگی زبان، رعایت پاره ای از وجوه بلاغی و جمال شناسی مثل سجع، گفت و گو در کلام، استناد به داستان و حکایت و مثال و تمثیل، ترجمه کردن آیات و احادیث، آمدن مناجات و دعا در مطاوی سخن گرایش به تأویل، استناد به شعر، توصیف صحنه ها و حالات به شیوه داستان نویسان، نیز برخی شیوه های بلاغی مثل تکرار و تأکید و پرسش و امثال آن در القای مطلب به ذهن مخاطب اشاره کرد که به کار بستن شیوه های مذکور بر اساس رعایت مقتضای حال و در خانقاه ها صورت می‌گرفته است.

مجالس سبعه متنی عرفانی است که به جهت داشتن بار تعلیمی و اخلاقی تا حد مطلوبی در آن به برجسته سازی زبان ادبی توجه شده است.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- افلاکی، شمس الدین احمد، (۱۳۶۲) مناقب العارفين، به کوشش تحسین یازجی، ج ۲، تهران، انتشارات دنیای کتاب
- ۳- تدین، عطاءالله، (۱۳۷۵) جلوه های تصوّف و عرفان در ایران و جهان، تهران، انتشارات تهران.
- ۴- تقوی، محمّد (۱۳۷۶)، حکایت های حیوانات در ادب فارسی، تهران، نشر روزنه.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۴)، سرنی، ج اول، تهران، انتشارات علمی.
- ۶- _____، (۱۳۷۱)، از چیزهای دیگر، تهران، اساطیر.
- ۷- _____، (۱۳۷۸)، پله پله تا ملاقات خدا، تهران، علمی.
- ۸- _____، (۱۳۸۳)، تصوّف ایرانی در منظر تاریخی آن، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران، سخن
- ۹- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۱)، انواع ادبی، تهران، فردوس.
- ۱۰- صفا، ذبیح الله، (۱۳۸۰)، تاریخ ادبیات ایران، تلخیص محمّد ترابی، تهران، فردوس.
- ۱۱- غزالی، احمد، (۱۳۷۶)، مجالس غزالی، تصحیح و ترجمه احمد مجاهد، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۲- غنی، قاسم، (۱۳۸۳)، تاریخ تصوّف در اسلام، ج دوم، تهران، زوّار.
- ۱۳- مولوی، جلال الدین، (۱۳۶۵)، مجالس سبوح، به کوشش توفیق سبحانی، تهران، کیهان.
- ۱۴- _____، (۱۳۷۸)، تالیف کریم زمانی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۱۵- فروزانفر، بدیع الزّمان، (۱۳۴۷)، احادیث مثنوی، تهران، امیر کبیر.
- ۱۶- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۵۲)، امثال و حکم، تهران، امیر کبیر.
- ۱۷- سلیم، غلامرضا، (بی. تا.)، آشنایی با مولوی تهران، توس.